

## تحلیل روان شناختی جرائم از منظر قرآن کریم و روایات\*

مرتضی فتاحی<sup>۱</sup>

روح الله اکرمی<sup>۲</sup>

### چکیده

انگیزه عملکرد ذهنی است که انسان را به انجام رفتار هدایت می نماید و کنترل آن نقش عمده ای در انتظام بخشی به سلوک انسانی دارد. پژوهش حاضر ناظر به بررسی علل روان شناختی جرائم از منظر قرآن کریم است و به دنبال پاسخ به این مسأله است که با توجه به رویکرد قرآنی به ماهیت انسان، از منظر روان شناختی چگونه انسان به ارتکاب جرم سوق می یابد؟ در این راستا، تلاش شده با روشی تحلیلی و توصیفی و با رویکرد فلسفی آیات و روایات اسلامی بررسی و به سؤالات پژوهش پاسخ داده شود. اهم نتایج بدست آمده انگیزه، حکایت از آن دارد که انسان موجودی بالقوه دارای دو گرایش متضاد همزمان بوده که یکی امر به ارتکاب جرم و دیگری فرمان به انجام عمل صالح می دهد. از آنجا که انسان مختار است، تحت تأثیر عوامل مختلف ممکن است هر یک از دو بعد مزبور را تقویت کرده و در همان مسیر سیر نماید. بر اساس آیات قرآنی، عواملی نظیر حسادت، تکبر، جهل و نادانی، قساوت قلب، هوای نفسانی، کینه و حقد و سوء ظن با توجه به ماهیت روانی انسان می توانند استعداد های منفی را پرورش داده و انگیزه های ارتکاب جرم را در وی ایجاد و در زمان مشخص به فعلیت رسانند. تأثیر این عوامل در وقوع جرم قطعی و به مثابه علت تامه فرض نمی شوند، بلکه این انگیزه ها به صورت زمینه ای با وقوع جرم ارتباط داشته و در صورت عدم توجه و کنترل آنها زمینه ساز رفتارهای بزهکارانه خواهند بود.

واژگان کلیدی: قرآن، حدیث، روان شناسی جنایی، علل بزهکاری، ماهیت انسان.

\* تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۵/۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۷ (مقاله پژوهشی)

۱. استادیار گروه حقوق جزا و جرم شناسی دانشکده حقوق دانشگاه قم (نویسنده مسئول) / M.Fathi@qom.ac.ir

۲. دانشیار گروه حقوق جزا و جرم شناسی دانشکده حقوق دانشگاه قم / r.akrami@qom.ac.ir

## ۱- مقدمه

از دیدگاه اسلامی، جرم نافرمانی از اوامر و نواهی شارع مقدس بوده که مجازات دنیوی و یا اخروی به دنبال دارد. پژوهش حاضر به دنبال یافتن پاسخ این سؤال بنیادین است که از منظر آیات و روایات عوامل روان‌شناختی وقوع جرم و تدابیر پیشگیرانه در برابر آن کدامند. به نظر می‌رسد بدون شناخت ماهیت انسان و خصوصیات وی نمی‌توان راه حل مناسبی در این زمینه ارائه نمود.

به طور کلی در این خصوص چهار رویکرد وجود دارد که دیدگاه نخست حکایت از آن داشته که آدمی موجودی است که ذاتاً گرایش و تمایل به ارتکاب جرایم دارد و از این رو، کنترل وی ضروری به نظر می‌رسد (Hobbes, 2017, p. 70)، به این معنی که انسان به طور فطری لذت طلب بوده و برای هنجارمند ساختن وی، لازم است از همان کودکی اهرم‌های کنترلی بر وی فعال و پویا عمل نماید و در غیر این صورت مرتکب جرم خواهد شد. این نگاهی است که نظریات کنترل جرم بر آن تأکید دارند. گروهی دیگر بر نیک‌سیرت بودن انسان به شکل ذاتی تأکید و بر این عقیده‌اند که آدمی چنانچه در شرایط نامساعد تربیتی قرار بگیرد، با آموختن آن اقدام به ارتکاب بزه خواهد نمود، زیرا از سرشت خود منحرف گردیده است (Piaget, 1997, p. 115). دسته سوم در تبیین تمایلات انسان به ارتکاب بزه به خنثی بودن ضمیر وی اعتقاد دارند و او را در بدو تولد مانند لوحی سفید و نانوشته دانسته که نه گرایش به اعمال بد و نه گرایش به کارهای خوب داشته و آنچه بر ضمیر وی نقش می‌بندد، متأثر از عوامل و شرایط پیرامونی اوست (Hartshorne, 1991, p. 162. 32). برخی نظریات یادگیری‌های اجتماعی جرم در زمره این نحله فکری قرار می‌گیرند. بر این اساس، تقلید و هم‌نشینی با دیگران و الگو قراردادن رفتار دیگران در شکل‌گیری شخصیت انسان نقش‌آفرینی می‌نماید.

از منابع اسلامی چنین استنباط می‌گردد که آدمی موجودی با دو گرایش هم‌زمان است که از یک سو، دارای سرشت خداوندی و تمایل به انجام خوبی‌ها دارد و از سوی دیگر، همین انسان عجول، ناسپاس، حریص، ستمگر و ... است (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۸۵). در تأیید این دیدگاه به چند آیه از آیات قرآن کریم استناد می‌شود نظیر: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس: ۷-۸)؛ «سوگند به نفس و آن کس که آن را درست نمود، سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به او الهام کرده است». ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (الانسان: ۷۶/۳)؛ «ما راه را به او نشان دادیم، خواه سپاسگزار باشد یا ناسپاس». که بر اساس این آیات آدمی دارای اختیار است و هرچند با این ویژگی‌ها لیاقت خلیفه‌اللهی دارد، اما در عین حال می‌تواند به «اسفل السافلین» نیز سقوط نماید. از این رو، به خوبی ماهیت دوگانه، اما مختار انسان در دیدگاه اسلامی روشن است که حسب آن بعد فطری انسانی، اگر در مواجهه با بعد غریزی و نفسانی او نتواند غلبه نموده و غرائز را با استمداد از وحی و عقل مدیریت نماید، به سمت بزهکاری سوق خواهد یافت. از بین رویکردهای فوق، دیدگاه اسلامی از اتقان بسیار بالایی برخوردار است و البته، انسان در ظهور و به فعلیت رساندن هر یک از گرایش‌های فوق متأثر از مجموعه عوامل درونی و بیرونی خود خواهد بود. با تحقیقات انجام شده نشان داده می‌شود که آموزه‌های دین مقدس اسلام تبیین‌های دقیق‌تری در قلمرو کنترل رفتارهای مجرمانه دارد. پژوهش حاضر در طی قسمت‌های بعدی به دنبال بیان این تبیین‌ها و توجهات اسلامی در قلمرو جرم است. در این میان عوامل روانشناختی که در زمره علل درونی ارتکاب جرم به شمار

می‌روند، نقش بسیار مهمی را در بروز پدیده بزهکاری دارند، به نحوی که امروزه در روانشناسی جنایی، این مسأله مورد توجه جرم‌شناسان قرار گرفته است و تحلیل نظریات جرم‌شناسی نشان می‌دهد که عوامل بیرونی نیز جز در صورت آماده‌بودن زمینه روانشناختی فرد نمی‌توانند او را به سمت بزه سوق دهند. بر همین اساس در نوشتار حاضر تلاش شده است تا رویکرد قرآنی را نسبت به عوامل روانی ارتکاب جرم مورد بررسی قرار دهیم.

در زمینه عوامل روانشناختی جرم در کتاب‌های روانشناسی جنایی مباحثی مطرح شده است، لکن تا جایی که تتبع نشان می‌دهد تاکنون تنها یک نوشته به شکل مستقل این مسأله را از منظر آیات قرآنی مورد توجه قرار داده که تحت عنوان «علل و عوامل روانی جرم از منظر قرآن کریم» در فصلنامه مهندسی فرهنگی شماره ۶۹ منتشر شده است که در حقیقت علل روانشناختی جرم را شامل برتری جویی و استکبار، حسد، ضعف ایمان، لجاجت، ترس از گرسنگی، محبت، فراموشی خداوند، ضعف ایمان به قیامت، امید کاذب، باورهای نادرست، اعتقاد غیر منطقی به سخن بزرگان و وسوسه شیطان معرفی نموده است. به رغم این که برخی از این موارد با مقاله حاضر همپوشانی دارند، تعدادی از آنها نیز به عنوان یک عامل مستقل روانشناختی به شمار نمی‌روند و در حقیقت منشاء آنها عامل بیرونی است. از این رو، در این تحقیق تلاش شده است تا با نگاه جامع‌تری عوامل کاملاً روانشناختی مورد تحلیل قرار گیرند. در این راستا قساوت قلب، تبعیت از هوای نفسانی، جهل و نادانی، سوءظن، کینه و حقد، حسد و تکبر به طور تفکیک شده مورد بررسی قرار می‌گیرند.

## ۲- قساوت قلب

در این قسمت پس از بیان مفهوم قساوت قلب و امور مرتبط آن به نقش این صفت رذیله در ارتکاب جرائم پرداخته می‌شود. قساوت قلب از دو کلمه ترکیب یافته نخست قساوت که در معنی سخت‌دل شدن، بی‌رحمی و خشونت است (عمید، ۱۳۸۹، ص ۷۰۶). واژه «قساوت» عربی و مصدر آن «قسی» و «قسوه» است و به سنگ سخت نیز قسی گفته می‌شود (بستانی، ۱۳۸۹، ص ۵۳۵). در اینجا منظور از قلب، اندام صنوبری شکل در سینه انسان نیست، بلکه مرکز عاطفه در روح انسان است. هرگاه گفته شود قلب او سخت شده یعنی عاطفه آدمی از بین رفته است. به انسانی که روح و روانش نرم‌شی در برابر حق و مظلومیت ندارد قسی القلب اطلاق می‌گردد. خداوند می‌فرماید: ﴿فِيمَا نَقُضُهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (مانده: ۱۳ / ۵)؛ «پس آنان را به علت پیمان‌شکنی از رحمت خود رانندیم، و دل‌هایشان را از پذیرش حق سخت و غیر قابل انعطاف قرار دادیم، تا جایی که پیوسته سخنان حق را از جایگاه‌های حقیقی‌اش تغییر می‌دهند و بخشی از آنچه از معارف تورات را که به وسیله آن پند داده شدند، به فراموشی سپرده و نادیده گرفتند و همواره از کارهای خائنانه آنان جز اندکی از ایشان که وفادار به پیمان خدایند آگاه می‌شوی، پس از آنان بگذر! و از مجازاتشان چشم‌پوشی کن؛ زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد». بر اساس این آیه، پیمان‌شکنی، جعل و تغییر حقیقت، خیانت و غیره از صفات شخص مذکور شمرده

می‌شود. عبارت «وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» در آیه مذکور قساوت قلب، صفت پیمان‌شکنانی است که از ارتکاب جرائم حق الهی، هیچ ایایی نداشته و انعطافی در برابر پذیرش سخن حق ندارد.

انسانی که در برابر آلام و درهای مردم به هیچ عنوان متأثر نشود و در ناراحتی مردم اندوهگین نگردد و در برابر شادی مردم نیز شادمان نمی‌شود، دارای قساوت قلب در برابر مردم و روابط اجتماعی است.

قساوت یکی از صفات رذیله در انسان بوده و از بیماری‌های روحی و روانی محسوب می‌شود. از نظر روان‌شناسی جنایی، روح و روان آدمی تحت تأثیر رفتارهای خشونت‌بار والدین و اطرافیان خشن، پرورش می‌یابد. روان‌سازمان نظم‌دهنده فعالیت‌های انسان بوده که دارای دو نیروی روانی یکی سازنده و دیگری مخرب است و به عبارت دیگر، یک نیروی عشق و عاطفه و دیگری خشم و نفرت است (حکمت، ۱۳۷۴، ص ۱۸۳). در صورتی که نیروی تخریب و نفرت در وی پرورش یابد، روح او خشن تربیت خواهد یافت. از ویژگی‌های روحی انسان وجود عاطفه در آن است. جهل و نادانی، فراموش کردن یاد خدا و ارتکاب جرائم متعدد از جمله در از بین رفتن عاطفه انسان بسیار تأثیرگذار هستند. خداوند در قرآن بر این موضوع تصریح داشته و می‌فرماید: ﴿وَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِدُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ (اعراف: ۱۰۰/۷)؛ «آیا سرگذشت پندآموز گذشتگان برای کسانی که زمین را پس از هلاک‌شدن اهلیش به ارث می‌برند، این حقیقت را روشن نساخته که اگر ما بخواهیم آنان را به کیفر گناهانشان عذاب می‌کنیم و بر دل‌هایشان مهر عدم درک حقایق می‌زنیم، در نتیجه دعوت حق را به گوش قبول نمی‌شنوند؟». قسمت اخیر آیه شریفه «وَنَطْبَعُ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» دلالت بر قساوت قلب دارد و در این صورت شخص از جمله به سبب عدم پیوند روحی با دیگران مستعد ارتکاب جرم می‌گردد.

تغییر سبک زندگی، زندگی مدرنیته و قطع و کم‌رنگ شدن روابط اجتماعی از علل قساوت قلب است و این صفت رذیله سبب حق‌ناپذیری می‌گردد به گونه‌ای که شخص در برابر کلام حق هیچ انعطافی از خود نشان نمی‌دهد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره: ۷۴/۲)؛ «پس با این معجزه باز چنان سخت دل شدید، که دل‌هایتان چون سنگ یا سخت‌تر از آن شد، چه آنکه از پاره‌ای سنگ‌ها نهرها بجوشد و برخی دیگر از سنگ‌ها بشکافد و آب از آن بیرون آید و پاره‌ای از ترس خدا فرود آیند. و (ای سنگدلان بترسید که) خدا از کردار شما غافل نیست». با توجه به آیه مذکور، قلب انسان مبتلا به مرض قساوت همچون سنگ، بلکه از آن سخت‌تر می‌شود، زیرا از درون سنگ محکم آب جاری می‌گردد یا پاره‌ای از سنگ‌ها از ترس خداوند فرو می‌ریزند یعنی سنگ‌ها قابل انعطاف بوده در حالی که اگر روح و روان آدمی به این مرض دچار گردد، چنان بی‌رحم و خشن گشته که در برابر هیچ آه و ناله و خواهشی کوتاه نیامده و به هر قیمتی مرتکب جرم خواهد شد. بر قلب شخص قاسی، مهر عدم درک حقیقت زده می‌شود، در این حالت هرگز توان درک حقائق را ندارد و از این رو تضييع حقوق دیگران برای وی اهمیتی ندارد و براحته مرتکب جرم می‌شود. این موضوع از آیه ذیل نیز قابل استنباط است: ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (بقره: ۱۲)

۷)؛ «خداوند [به کیفر انکارشان] بر دل‌ها و گوششان مُهر [عدم فهم حقایق] زده، و بر چشم‌ها [ی قلبشان] پرده ضخیمی است [که مشعل هدایت را نمی‌بینند]، و برای آنان عذاب بزرگی است». عبارت «ختم الله علی قلوبهم» مؤید مطلب است. همچنین، قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيَكُمْ بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ﴾ (انعام: ۶/ ۴۶)؛ «[به آنان که به خیال باطلشان برای خدا شریکانی قرار داده‌اند] بگو: به من خبر دهید اگر خداوند گوش و چشم‌هایتان را بگیرد و بر دل‌هایتان مُهر [عدم فهم حقایق] بزند، کدام معبودی جز خداست که آن‌ها را به شما بدهد؟! با دقت بنگر چگونه آیات [خود] را به صورت‌های گوناگون [برای هدایت اینان] بیان می‌کنیم، سپس رویگردان می‌شوند!». در این آیه شریفه، قاسی القلب معرفی گردیده و تعبیر «ختم علی قلوبکم» بر آن دلالت دارد. شخص قاسی درک حقیقت نداشته و قدرت تشخیص مرز حرام از حلال را از دست می‌دهد و از این رو، ندای سخن حق به گوش باطن وی نمی‌رسد و مرتکب جرم می‌شود. قساوت بیماری شدید روانی است که زندگی انسان را در سطح خود آگاهی بر عواطف و بررسی امور عالم خارج دچار اختلال شدید می‌کند. این اختلال نتایج قضایی بسیار مهمی به دنبال دارد؛ از این رو جرائم خشن نظیر قتل با سبق تصمیم و توأم با خشونت در آن دیده می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (جاثیه: ۴۵/ ۲۳)؛ «به من خبر ده، آیا کسی که [در عین آگاهی به این که معبود حق خداوند است] خواسته‌های [نامشروع] خود را معبود خویش قرار داده، و خداوند [به کیفر این کار ظالمانه] او را از روی علم و آگاهی [خود که می‌داند هدایت نمی‌شود] در گمراهی واگذاشته، و بر گوش و دلش مُهر [عدم درک حقایق] نهاده، و بر چشم [بصیرت] او پرده‌ای قرار داده است، بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند؟ آیا هشیار و متذکر نمی‌شوید؟!». بر اساس این آیه، خواسته‌های نامشروع، معبود مجرم و شخص قاسی القلب است. او دچار ناتوانی روحی و روانی شده و درک ماهیت زشت جرائم را از دست می‌دهد. سماجت، زودخشمی، انتقام، خودستایی و فقدان داوری صحیح از ویژگی‌های این دسته از اشخاص محسوب می‌شود، لذا از درک مفهوم ارزش‌ها ناتوان بوده و در برابر حقوق دیگران احساس مسئولیت ندارد.

در روایات نیز به این موضوع پرداخته شده است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «لَمَّتَانِ لَمَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ فَلَمَّةُ الْمَلِكِ الرَّقَّةُ وَ الْفَهْمُ وَ لَمَّةُ الشَّيْطَانِ السَّهُوُ وَ الْقَسْوَةُ»؛ «در دل انسان دو خاطره وجود دارد. خاطره فرشته که نرم‌دلی و درک است و خاطره شیطان که سخت‌دلی و نسیان است» (کلینی، ۱۳۴۴، ص ۲۳). بنابراین، قساوت قلب از صفات مذموم و منشأ ارتکاب جرائم متعدد است. لَمَّة به امری گفته می‌شود که به روح و روان انسان وارد می‌گردد و کلمه خاطره که در ترجمه حدیث گفته شد، به معنای خطوط کردن چیزی به ذهن و روان آدمی است (عمید، ۱۳۸۹، ص ۴۲۱). آنچه فرشته الهی بر ذهن و قلب آدمی داخل نماید، نیکی و نرم‌دلی است و در مقابل، خاطره شیطان همان اموری است که موجب سنگدلی و نسیان در انسان می‌شود.

امام محمد باقر (ع) می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَالْغَفْلَةَ فَيَهَيَّا تَكُونُ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ»؛ «باید از غفلت دوری کنی زیرا در آن قساوت قلب است» (مجلسی، ۱۴۰۴، ص ۱۶۵). امام صادق (ع)، چهار چیز را علامت نفاق می‌داند: قساوت قلب، خشکی چشم، اصرار بر گناه و حرص بر دنیا (عطاردی، ۱۳۷۸، ص ۴۲۲). قساوت قلب از جمله از عوامل بنیادین ارتکاب جرائم خشن مانند قتل، جرح، سرقت و آدم‌ربایی است. سرقت از اطفال بی‌تقصیر، ایداء زنان و اشخاص سالخورده و مواردی که قربانی اظهار درد و رنج‌اند از ویژگی‌های رفتاری آنان است. انسان‌های بی‌گناه زیادی را از بین می‌برند، ولی اصلا از آلام آنان متأثر نشده، چون با درد و شادی دیگران پیوند نمی‌خورند؛ چراکه قلب عهده‌دار انجام محبت و عشق و علاقه به دیگران است. اگر قلب بیمار شود، به تکالیف ذاتی و روانی خود نمی‌تواند عمل نماید. امام صادق (ع) فرمود: «مَا مَرِضَ قَلْبٌ بِأَشَدَّ مِنَ الْقَسْوَةِ»؛ «یکی از بدترین بیماری‌های قلب قساوت آن است» (نوری طبرسی، ۱۳۶۸، ص ۹۴). به عنوان نمونه، در پرونده جنائی بیجه قاتل معروف، به قتل ۱۷ کودک و سه بزرگسال اعتراف نمود که از بزرگ‌ترین جنایت سالیان اخیر محسوب می‌شود و اکثر قربانی‌ها را کودکان تشکیل داده است. قاتل با کمال بی‌رحمی به سلب حیات آنها پرداخته است. وی همیشه با شخص خاصی درگیر بوده و می‌گوید: یک بار با زنجیر پاهایم را بست و با چوب آندرز که بیهوش شدم و بار دیگر نزدیک بود با میله کشته شوم (شبانکارئی‌ان، ۱۴۰۰، ص ۹). بر این پایه بی‌رحمی نسبت به دیگران ممکن است موجب پرورش انسان بی‌رحم گردد. به اعتقاد ژان پیناتل مجرمین دارای یک هسته مرکزی شخصیت بوده که بی‌تفاوتی عاطفی از عناصر اساسی سازنده این هسته محسوب می‌شود (پیناتل، ۱۳۴۵، ص ۵۸۹). از دیدگاه روان‌شناسی، عدم تعادل عاطفی در سوق دادن انسان به سوی بزهکاری تأثیرگذار است (Aichhorn, 1966, p. 78).

### ۳- تبعیت از هوای نفسانی

هوای نفس به معنی دوست داشتن و علاقه ورزیدن به شهوات باطل است. در اصطلاح معارف اسلامی، هوای نفس بار معنایی منفی دارد و در مورد گرایش‌ها و تمایلات خلاف هنجارهای دینی استفاده می‌شود. نفس به معنای من، از اول پیدایش همراه با تمایلات شهوانی و حیوانی است و حیوان ضعیفی به حساب می‌آید و لذا تابع شریعت حیوانات یعنی شهوت و غضب است و صفات تعدی به حقوق دیگران از قبیل تقلب‌کاری و خدعه، نفاق و... را برای مدیریت آن قوای حیوانی به کار می‌برد. مع الوصف قابلیت انسان شدن و مطیع هنجارهای الهی شدن را با یک ولادت انسانی و تکاملی به سوی هنجارهای الهی دارد و در غیر این صورت، پس از رسیدن به حد بلوغ یک حیوان درنده و پست‌تر از حیوانات خواهد شد که از ارتکاب هیچ جرمی دریغ نخواهد کرد (خطیبی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۸). در اصطلاح مکتب مقدس اسلام، هوای نفس و خودپرستی با هویت طبیعی و غریزی محض به این معنی است که انسان همه چیز را برای خود می‌خواهد و حتی مفاهیم عدالت، فضیلت، صفا و احترام به حقوق دیگران را با معیار نفع و ضرر شخصی خویش مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد. خودمحوری با هویت طبیعی و غریزی محض، تبعیت از خواسته‌های حیوانی است و در برابر آن، خود عالی انسانی قرار دارد که چنانچه بر انسان مسلط شود، افکار و اعمال آدمی را مدیریت کرده و هنجارهای الهی را در وی نهادینه خواهد نمود و جز سعادت او چیزی نخواهد بود (همان). نفس آدمی در متون دینی به سه نوع «اماره بالسوء»، «لوامه» و «مطمئنه» تقسیم شده است. قرآن در سوره فجر می

فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ (فجر: ۲۸ / ۸۹)؛ «هان ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد که تو از او راضی و او از تو راضی است. پس در زمره بندگان من درآی و به بهشت من داخل شو» و در سوره یوسف می فرماید: ﴿وَمَا أُبْرَأُ نَفْسِي إِنِ التَّنَفُّسُ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَرَحِمٌ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (یوسف: ۵۳ / ۱۲)؛ «و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چراکه نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند، زیرا پروردگار من آمرزنده مهربان است». همانا نفس با هویت غریزی محض در این آیه مورد توجه قرار گرفته که آدمی را به گناه و جرم سوق می‌دهد. خداوند در سوره قیامت می فرماید: ﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾ (قیامت: ۷۵ / ۲)؛ «و سوگند به (نفس لوامه و) وجدان بیدار و ملامتگر (که رستاخیز حق است)». آیه شریفه بر وجود نفس سرزنشگر انسان دلالت دارد.

نفس اماره بالسوء، نفسی است که بسیار زیاد به ارتکاب جرم امر می‌کند و در صورتی که بر انسان غالب شود، وی از ارتکاب هیچ جرمی دریغ نخواهد ورزید. خداوند بر تطهیر نفس از این حالت تأکید نموده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ (شمس: ۸ / ۹۱)؛ «به راستی کسانی که نفس خویش را از ارتکاب جرائم و گناهان دور نگه دارند، سعادتمند می‌شوند». با عنایت به ماهیت انسان که هم‌گرایش به خوبی و هم‌تمایل به انجام جرائم داشته و در عین حال، قدرت انتخاب دارد، آلوده شدن به جرائم یا انسان وارسته شدن، بستگی به خود او دارد. نفس اماره بالسوء در درون آدمی خفته و تا شرایط آن فراهم نگردد، نمی‌تواند امر به ارتکاب جرم نماید. از این روست که بعضی اشخاص تا در موقعیت‌های اجتماعی قرار نگرفته، انسان سلیم‌النفسی نشان داده می‌شوند، اما پس از ورود به مناصب حساس و تحریک‌زا به لحاظ نهادینه نشدن هنجارهای دینی در آنها، سلامت نفس خویش را با تبعیت از هوای نفس با هویت طبیعی و غریزی از دست می‌دهند. شاعر در این خصوص می‌گوید:

نفست از درهاست او کی مرده است از غم بی‌آلتی افسرده است (مولوی، ۱۳۷۲، ص ۳۸۸).

خداوند از پیروی کردن از هوای نفس اماره بالسوء در آیات متعدد نهی نموده و از جمله در سوره نساء آیه ۱۳۵ می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ (نساء: ۱۳۵ / ۴)؛ «ای مؤمنان! در تمام کارهای خود به عدالت عمل کنید و در راه خدا شهادت بدهید هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا نزدیکانتان باشد، اگر یکی از دو طرف نزاع توانگر یا نیازمند باشد، با توجه به موقعیت آنان خلاف رضای خدا گواهی ندهید! زیرا خداوند به حمایت از آنان سزاوارتر است، پس در هنگام گواهی دادن از خواسته‌های نامشروع پیروی نکنید که نهایتاً از حق منحرف شوید! و اگر به انحراف روی آورید یا از گواهی دادن امتناع کنید، مسلماً خداوند همواره به آنچه انجام می‌دهید آگاه است». در آیه، جمله «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ»، دلالت بر منع انسان از تابع هوای نفسانی شدن دارد.

دستور به عدم پیروی از نفس اماره بالسوء، فقط اختصاص به مسلمانان نداشته و حسب دلالت آیه پیش گفته شامل همه انسان‌ها خواهد بود. خداوند می‌فرماید: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ (ص: ۲۶/۳۸)؛ «ای داود! ما تو را در زمین جانشین خود قرار دادیم، پس بین مردم به حق و عدالت داوری کن! و از خواسته‌های نامشروع پیروی نکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند، بی‌تردید کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، به خاطر این است که روز حساب را فراموش کرده‌اند و آنان که روز حساب را فراموش کنند، عذاب سختی خواهند داشت». بنابراین، هر قاضی که با پیروی از هوای نفس بر خلاف عدالت اصدار رأی می‌کند، با این عمل مرتکب جرم علیه عدالت قضائی شده و اذهان جامعه را نسبت به دستگاه قضا بدبین می‌سازد.

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: «بدترین دشمن انسان نفس آدمی است که در میان دو پهلوی او قرار گرفته است» (ابن‌فهد حلی، ۱۳۷۴، ص ۳۱۴). منظور همان خواهش‌های نفس اماره بالسوء می‌باشد. پیروی از هوای نفسانی قدرت تشخیص و اراده را از انسان سلب می‌کند. امام علی (ع) می‌فرماید: «اگر کسی از خواسته‌های خود، پیروی کند اراده‌اش ضعیف می‌شود» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۷). با مطالعه پرونده‌های کیفری مطروح در محاکم دادگستری، روشن می‌شود ارتکاب بسیاری از جرائم مالی و ضد عفت عمومی ناشی از تبعیت از هوای نفسانی است و اشخاص در اثر تسلیم در برابر همین امیال نفسانی مرتکب تجاوزهای فراوان می‌شوند (مذاکرات و آراء هیات عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۷۴، ص ۶۶۸).

#### ۴- جهل و نادانی

جهل و نادانی منشأ بسیاری از جرائم است و چنانچه در برطرف نمودن آن اقدامی صورت نگیرد، زندگی انسان را با مشکلات بنیادین مواجه خواهد نمود و زندگی انسان را به تباهی می‌کشد و بر همین پایه خداوند نسبت به این امر کراراً هشدار داده است. جهل در منظومه بزهکاری از چند جهت نقش‌آفرینی می‌نماید. گاهی جهل، عامل ارتکاب جرم بزهکار است، اما ممکن است جهل عامل بزه‌دیدگی باشد. در این قسمت جهل به عنوان یک عامل خطر ساز - چه در حوزه بزهکاری و چه در قلمرو بزه‌دیدگی - مورد تبیین قرآنی قرار داده می‌شود، تا ارتباط آن با وقوع جرایم مشخص گردد.

جهل در اصطلاح حقوق کیفری و جرم‌شناسی قرآنی و روایی معانی چندگانه دارد. جهل در حقوق کیفری نه به مفهوم عناد و اصرار بر اعتقاد باطل، بلکه اشتباه از روی قصور و تقصیر از عوامل رافع مسئولیت کیفری مرتکب محسوب می‌شود که این بحث در جای خود مطرح و معتبر است. در جرم‌شناسی جهل به معنای ذیل است: اعتقاد قلبی و باورداشتن نسبت به چیزی برخلاف آن چه که وجود دارد (رشادتی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۴) و با این قرائت از جهل، یکی از علل بنیادین ارتکاب جرائم است.

در قرآن کریم جهل به عنوان عامل جرم‌زا، در چندین معنا به کار رفته است. گاه جهل به معنای سوء نیت شخص در ارتکاب رفتار است که غالباً در این مفهوم در آیات قرآن همراه با توبه آمده است. خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا

لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿نحل: ۱۶ / ۱۱۹﴾؛ «همانا خدا بر کسانی که از روی جهل و نادانی رفتار بدی انجام داده و سپس بعد از آن توبه کنند، خداوند بعد از توبه بسیار بخشنده و مهربان است». عمل سوء در واقع همان ارتکاب گناهان و جرائم است که خداوند در ادامه بیان داشته که علت آن جهالت و نادانی است. همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿انعام: ۶ / ۵۴﴾؛ «هرگاه آنان که به آیات ما می‌گروند نزد تو آیند، بگو: سلام بر شما باد، خدا بر خود رحمت و مهربانی را فرض نمود که هر کس از شما کار زشتی به نادانی کرد و بعد از آن توبه کند و اصلاح نماید، البته خدا بخشنده و مهربان است». در این آیه شریفه نیز خداوند علت ارتکاب برخی از جرائم را جهالت و نادانی معرفی کرده و وعده بخشش بعد از توبه و اصلاح مرتکب از جانب خداوند به شخص جاهل گناهکار داده شده است. موضوع توبه بعد از عمل جاهلانه که از تدابیر پیشگیرانه و بخشش است، خود بیانگر این است که جهل در اینجا به معنای سوءنیت است.

گاهی شخص مکلف، بر هنجارهای اسلامی آگاهی پیدا کرده و همچنان بر ارتکاب جرائم اصرار می‌ورزد و هنگامی که به وی اعتراض می‌شود، پاسخ می‌دهد شما صحیح نمی‌گویید، راه درست آن است که من می‌روم. این افراد مصداق همان کسانی هستند که در اشتباه و در جهل مرکب قرار دارند و در واقع، جهل در اینجا به معنای بی‌اعتنایی به هنجارهاست. در خصوص جهل به معنی بی‌اعتنایی نیز خداوند فرموده است: ﴿أَتَيْتُكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿نمل: ۲۷ / ۵۵﴾؛ «آیا شما به جای زنان، از روی شهوت با مردها در می‌آمیزید؟ [نه!] بلکه شما مردمی جهالت‌پیشه‌اید». در این آیه خداوند خطاب به اشخاص گناهکار در نهی آنان از عمل ناشایست اینان را جاهل بی‌اعتنا به هنجارها معرفی می‌نماید و به عبارتی بی‌اعتنایی را به عنوان یکی از علل ارتکاب جرائم جنسی بیان می‌کند.

جهل به عنوان عامل جرم، گاهی به مفهوم سفاهت است. سفیه شخص جاهلی است که انجام هنجارهای شرعی را به مسخره گرفته و مورد استهزاء قرار می‌دهد. خداوند در سوره بقره آیه ۶۷ کلمه جاهل را به معنای مذکور بیان کرده است: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿بقره: ۲ / ۶۷﴾؛ «و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: «خدا به شما فرمان می‌دهد که: ماده گاوی را سر ببرید»، گفتند: «آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟» گفت: «پناه می‌برم به خدا که [مبادا] از جاهلان باشم». بنظر می‌رسد جاهل در این آیه به معنی سفیه آمده که در برابر حلیم قرار می‌گیرد و شخص سفیه کسی است که رفتار زیان‌بار و سرزنش‌آمیز مرتکب می‌شود و رعایت حرمت شرعی و قانونی آن را به استهزاء می‌گیرد (مصطفوی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۹). استهزاء کردن دیگران از گناهان و جرائم به حساب می‌آید و از این رو، حضرت موسی (ع) می‌فرماید: پناه به خدا می‌برم از اینکه بخوام با بی‌اعتنایی و مسخره نسبت به احکام الهی چنین کاری انجام بدهم. بنابراین جهل در این آیه به مفهوم سفاهت و از عوامل جرم محسوب می‌شود. امام علی (ع) خطاب به امام حسن (ع) می‌فرماید: «در برابر جاهل حلیم باش» (ابن

شعبه حرانی، ۱۳۶۳، ص ۲۲۲)، آنجا که مقابل شخص گستاخ و بی ادب قرار می‌گیری، بردبار و عاقبت اندیش باش. در این حدیث جهل در برابر عقل قرار می‌گیرد.

جهل گاهی به مفهوم نادانی نسبی است، به این معنی که آگاهی به موضوع حاصل است، ولی به متعلقات موضوع جهل وجود دارد. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾ (احقاف: ۲۳/۴۶)؛ حضرت هود (ع) خطاب به قومش «گفت: آگاهی فقط نزد خداست و آنچه را بدان فرستاده شده‌ام به شما می‌رسانم، ولی من شما را گروهی می‌بینم که در جهل هستید». یعنی شما از زمان نزول عذاب الهی آگاه نمی‌باشید، ولی من شما را آگاه می‌سازم و لذا نافرمانی خدا را ننمایید. بنظر می‌رسد آنها به ماهیت ناشایست رفتار ارتكابی علم دارند، ولی به زمان نزول عذاب الهی واقف نبوده و همین امر را سبب توجیه ارتكاب عمل ناروا خود قرار داده و تسلیم هوای نفسانی خویش گشتند که البته حضرت هود (ع) قوم خود را از این جهل آگاهی می‌بخشد. البته، خطاب آیه صرفاً قوم حضرت هود (ع) نیستند بلکه شامل همه انسان‌ها و در همه اعصار می‌گردد. جهل در مفهوم موصوف انسان را وسوسه به ارتكاب بزه می‌نماید.

جهل در موضع دیگر به معنی طغیان غرایز و تسلط هوس بر عقل است. در این مفهوم اگر چه ذهن خالی از معلومات نبوده، ولی فاقد اثر گشته و مرتکب جرم می‌شود (مکارم شیرازی ۱۳۷۸، ص ۳۱۳) و در این معنا خداوند در سوره نساء می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (نساء: ۱۷/۴)؛ «توبه، نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می‌شوند، سپس به زودی توبه می‌کنند؛ اینانند که خدا توبه‌شان را می‌پذیرد، و خداوند دانای حکیم است». هنگامی که انسان تابع هوای نفس شود، عقل وی مغلوب گشته در این حالت اثرات ذاتی خود را از دست داده و مرز حق از باطل را تشخیص نمی‌دهد.

جهل همچنین به معنی سبک شمردن اعمال مهم آمده است و این نوع جهل و نادانی، آثار زبان‌بار هنگفتی برای اشخاص و جامعه بدنبال دارد. شخص در اثر سبک شمردن رفتار مجرمانه تصور دارد که رفتار زبان‌بار سبکی انجام می‌دهد، حال آنکه به عمق فاجعه توجهی نداشته و با ارتكاب جرم یک حادثه غیر قابل جبران خلق می‌نماید. خداوند می‌فرماید: ﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالْأَسْتِثْبَاتِ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ (نور: ۱۵/۲۴)؛ «آنگاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با زبان‌های خود چیزی را که بدان علم نداشتید، می‌گفتید و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است با اینکه آن [امر] نزد خدا بس بزرگ بود». عبارت «وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» بر جهل در این مفهوم دلالت دارد.

امام علی (ع) فرمودند: «أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۱۸۳) یعنی بزرگترین گرفتاری‌ها برای انسان نادانی است. «الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ» (همان)؛ نادانی ریشه جرائم است. البته، جهل ابتدایی، مذموم نبوده و هنگامی از بزرگترین گرفتاری‌ها محسوب می‌شود که شخص بر رفع آن اقدام ننماید و بلکه بر آن اصرار ورزد. در این روایات، جهل عامل اصلی جرائم معرفی شده است و در گستره آن امام صادق (ع) در محفل یاران در خصوص کیفیت آفرینش عقل و جهل فرمودند: «جهل و عقل هر کدام هفتاد

و پنج لشکر دارند؛ هرزگی، پیمان شکنی، دروغ‌گویی و افشاء اسرار مردم و ... از جمله لشکریان جهل هستند» (امام خمینی، ۱۳۶۸، ص ۷۲). مطالعه پرونده‌های جنایی، نشان می‌دهد که علت ارتکاب برخی جرایم از جمله جرایم علیه اموال و حتی جسم و جان افراد، این نوع جهالت است.

## ۵- سوء ظن

سوء ظن عامل مهم دیگری در ارتکاب جرائم است. «سوء» به معنای شر، بدی، آفت و نیز فساد (بهشتی، ۱۳۷۱، ص ۶۱۳) آمده و «ظن» به مفهوم گمان و حدس است (همان). بنابراین، کلمه سوء ظن در لغت به معنی گمان بد است. در برابر این عبارت حسن ظن قرار دارد که به معنای گمان خیر و خوش‌بینی است. شخصیت انسان تمامیت جسمانی و روحی و روانی اوست که در شکل‌گیری رفتار تأثیر فراوانی دارد. انسان با توجه به عملکرد ذهنی خویش مبادرت به ارتکاب جرم می‌نماید. عواملی چند اعم از روانی و مادی نظیر سوء ظن و بدبینی، حقد، فقر و چه‌بسا ثروتی که از طریق نامشروع تحصیل شده باشد و محیط تربیتی عام و خاص نظیر خانواده اولیه و ثانویه، مراکز آموزشی مانند مدرسه و دانشگاه و محل سکونت، محیط سربازی، صدا و سیما و امور سیاسی جامعه و ... بر شکل‌گیری و تکامل شخصیت انسان تأثیرگذار هستند و این عوامل می‌توانند در گسترش یا پیشگیری از وقوع جرائم نقش بنیادین ایفاء نمایند. از این‌رو، سوء ظن یکی از عوامل بنیادین و روانی جرم است. خداوند از سوء ظن نهی کرده است: ﴿يَعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ﴾ «نیز مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند. آری حوادث ناگواری [که برای مؤمنان انتظار می‌کشند] تنها بر خودشان نازل می‌شود! خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده و چه بد سرانجامی است».

دلیل این نهی روشن است، زیرا عمل بر اساس سوء ظن، صدمات جبران‌ناپذیری برای سعادت فرد و جامعه بدنبال دارد. در سوء ظن، شخص حدس و گمان‌های باطل خود را در ذهن پرورش داده و بی‌اساس به دیگران نسبت می‌دهد. سوء ظن در تمام انواع خود، مذموم نبوده در صورتی ناپسند و عامل جرم‌زا محسوب گشته که نسبت به خدا و دیگران باشد اما سوء ظن نسبت به نفس خود مذموم نیست.

خداوند در منع مؤمنان از سوء ظن بر هم مسلکان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...﴾ (حجرات: ۱۲/۴۹)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است». سوء ظن مطرح در این آیه، از مدل سوء ظن در روابط اجتماعی و نسبت به اشخاص است. در آیه دیگر سوء ظن از نوع بدگمانی به خداوند مطرح است: ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (فصلت: ۲۳/۴۱)؛ «این بود گمان [باطلی] که به پروردگارتان داشتید، و [همان] شما را به هلاکت انداخت، در نتیجه از کسانی شدید که همه سرمایه‌های وجودی خود را [تباه کردند]. خداوند سوء ظن به دیگران و هم‌مسلمانان و به خدا را اثم دانسته و آن را مورد نهی قرار داده است. فلسفه نهی از آن فساد مترتب بر آن است که به اندازه‌ای زیاد بوده که امروز برخی نزاع

های داخلی در کشورها و حتی وقوع یکسری از مخاصمات مسلحانه بین المللی در سطح دنیا ناشی از این صفت رذیله است.

شایان ذکر است مجرمین از حیث درجه فساد و تمایل به ارتکاب بزه به درجاتی تقسیم بندی شده اند. گروهی از آن‌ها از حیث انطباق با قواعد اجتماعی بسیار قوی بوده و همچنین از ناحیه تمایل به ارتکاب جرایم در حد بسیار بالایی قرار دارند. مجرمان یقه سفید و تبهکاران دولتی در این ردیف واقع می شوند و با توجه به معنا و مفهوم آیات قرآنی پیش گفته یکی از علل ارتکاب جرایم آنان و درجه فساد بسیار زیاد آن‌ها می تواند این صفت رذیله باشد.

سوء ظن دارای مراتب گوناگونی است که از مرتبه ضعیف تا قوی ادامه پیدا می کند. «وهم» در مرحله ضعیف و «گمان» در مرحله بالاتر قرار دارد و مرحله بینابین این دو، «حدس» و «شک» است (رشادتی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۹).

گاهی شکل گیری سوء ظن در اشخاص به شرایط اجتماعی و سلوک زندگانی دیگران پیوند داده می شود. در این باره امام هادی (ع) می فرماید: «هرگاه روزگاری بود که عدالت در آن بر ستم غالب باشد، حرام است که به کسی گمان بد ببری، مگر این که بدی او بر تو معلوم شود و هرگاه روزگاری بود که در آن بیداد بر دادگری غالب باشد، هیچ کس نباید به کسی گمان نیک برد، مگر این که خوبی او بر وی معلوم شود» (مجلسی، ۱۴۰۴، ص ۱۹۷).

امروزه سوء ظن یکی از علل عمده در قتل های ناموسی مطرح است و این نوع قتل ها رو به تزاید و افزایش است. در این نوع قتل ها، اشخاص به دلیل سوء ظن و صرفاً براساس حدس و گمان بد، جان یکدیگر را هدف گرفته و بزرگترین سرمایه انسان یعنی حق حیات وی را سلب می نمایند. روان پزشکیان، داشتن سوء ظن در حد بالا را از اختلالات روانی می دانند. این افراد به عنوان کسانی شناخته می شوند که در قوای تشخیصی و اراده آنان اختلال وجود دارد. افراد عادی ممکن است دارای ضعف در این قوای خویش بوده، ولی افراد مذکور از این اختلال رنج برده به گونه ای که آنان را وادار به ارتکاب جرم و حتی قتل می نماید (محمدی فرود، ۱۳۸۴، ص ۱۴۷).

## ۶- کینه و حقد

کینه و حقد به معنی دشمنی و بی مهری کسی را در دل داشتن است (بهشتی، ۱۳۷۱، ص ۸۶۷) و این صفت رذیله آثاری زیان بار در حوزه فردی و اجتماعی بدنبال دارد. شکل گیری این عامل ذهنی و روانی جرم به عوامل متعدد فردی و اجتماعی بستگی دارد و اینکه کدام عامل در ایجاد آن مقدم است مورد اختلاف است ولی قطعاً ناشی از گرایش و استعداد منفی انسان است. قرآن کریم در مذمت از این صفت منفی می فرماید: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ (حجر: ۴۷/۱۵)؛ «آنچه از دشمنی و کینه در سینه هایشان بوده برکنده ایم که برادرانه بر تخت هایی روبروی یکدیگرند قرار بگیرند». این آیه، ریشه اختلافات و پراکندگی بین انسان ها را حقد و کینه معرفی نموده است. امام علی (ع) در حدیثی با این بیان علت جرایم را حقد و کینه ورزی معرفی نموده است: «سَبَبُ الْفِتَنِ الْحَقْدُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۹۸)؛ علت فتنه ها و جرائم کینه و حقد است. کینه، واژه فارسی است و معادل آن به زبان عربی «حقد» و «غِل»

است. غل به معنی کینه و دشمنی نهانی و در دل است (بستانی، ۱۳۸۹، ص ۴۷۸). غل در آیه مذکور به معنی کینه است. شخص حاقد احساس کمبود و عدم موفقیت در خود نسبت به دیگران می‌نماید؛ دلخوری از دیگری و مرتفع نشدن آن سبب ایجاد و تقویت این حس منفی در شخص حاقد می‌شود و در نتیجه در تلاش است تا خشم خود را از طریق ضربه زدن به دیگری تخلیه نماید.

حقد و کینه‌توزی آثار زیان‌بار و غیرقابل انکاری دارد و با نگاهی به پرونده‌های کیفری در محاکم قضایی این مسأله، بخوبی قابل فهم است. در این خصوص می‌توان به محتوای پرونده شماره ۴-۱۳۷۵ دیوان عالی کشور استناد نمود که درباره قتل رخ داده شده بیان گردیده: «قاتل با برادر مقتول اختلاف داشته و مقتول سه بار قبلاً از قاتل شکایت کرده و حتی وی را به زندان انداخته است» (مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۷۵، ص ۱۰۶). پرونده مذکور به عنوان یک قرینه مهم دلالت دارد که چه بسا علت قتل ناشی از کینه‌ای است که بین افراد ایجاد می‌شود و سرانجام منجر به چنین حادثه ناگواری می‌گردد. اصولاً اشخاصی که در دل، کینه از دیگران را پرورش می‌دهند در درازمدت به وضعیتی می‌رسند که در شرایط خاص نمی‌توانند هیجانات خود را کنترل نموده و از این رو، مرتکب جرم می‌شوند. نظریه فعالیت روزمره در جرم‌شناسی معاصر معتقد است که جرم از اجتماع و پیوند سه عامل پدید می‌آید: عامل اول وجود انگیزه و یک عامل درونی و ذهنی است و عامل دوم هدف مناسب و با ارزش و عامل سوم نبود توان نگهبانی است (ملک‌محمدی، ۱۳۸۶، ص ۴۳). انگیزه درونی چه بسا همین حقد و کینه در جرائم علیه جسم و جان و جرائم دیگر نظیر تخریب اموال و آدم‌ربایی باشد. کینه و دشمنی به قدری آثار زیان‌بار دارد که گاهی سبب جنگ و قتال بین گروه‌ها و اقوام می‌شود: ﴿الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (حشر: ۱۰/۲۸)؛ «و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تورا ثواب و مهربانی». این آیه به خوبی نشان می‌دهد، کینه در دل داشتن، موجب ارتکاب جرم علیه دیگران می‌گردد، حال آن که اگر قلب انسان در برابر دیگران مهربان باشد، خود عامل و تدبیر پیشگیرانه است.

#### ۷- حسد

حسد یکی دیگر از صفات رذیله روحی و روانی است که برخی انسان‌ها به آن مبتلا می‌شوند. حسد به معنای رشک‌بردن (معین، ۱۳۸۶، ص ۵۶۲) و آرزوی از بین رفتن نعمت‌های دیگران است (خسروی حسینی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۶). دانشمندان علم اخلاق حسد را به خواستن نابودی نعمتی که خداوند به دیگران داده تعریف کرده‌اند (نراقی، ۱۳۴۸، ص ۲۲۶). به بیان دیگر حسود کسی است که چشم دیدن دیگری را که در حال آسایش و دور از رنج است ندارد و از ناراحتی دیگران شادمان و از شادی دیگران ناراحت می‌شود. شخص حسود آرزو دارد که دارایی‌های مادی و معنوی دیگری - هرچند استحقاق آن را دارد - محو و نابود گردد. بدخواهی شخص حسود انحصار به امور دنیوی ندارد، بلکه شامل امور معنوی نیز می‌شود چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّوْكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ

مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَأَعْتَفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿بقره: ۱۰۹﴾؛ «بسیاری از اهل کتاب - پس از اینکه حق برایشان آشکار شد- از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمانتان، کافر گردانند. پس عفو کنید و درگذرید، تا خدا فرمان خویش را بیاورد، که خدا بر هرکاری تواناست». مطابق این آیه حسودان به ایمان و سعادت مؤمنان حسد می‌ورزند و تلاش می‌کنند آنان را کافر نمایند مکارم شیرازی (۱۳۷۸، ص ۳۱۳).

البته، بین غبطه و حسادت فرق است. در غبطه شخص خواستار نابودی نعمت‌ها و دارای‌های مادی و معنوی دیگری نبوده، بلکه علاقمند است که خود نیز آن نعمات و جایگاه‌ها را بدست بیاورد. از این‌رو غبطه مذموم و ناپسند نبوده و عامل جرم نیست و حتی مورد ستایش دین است. امام صادق (ع) می‌فرماید: مؤمن غبطه می‌برد، لکن به کسی حسادت ندارد. منافق حسود بوده و غبطه نمی‌برد (کلینی، ۱۳۴۴، ص ۳۰۷).

برخی جرم‌شناسان درباره آثار حسادت نوشته‌اند که حسادت از خطرناک‌ترین عواطف روحی و روانی آدمی بوده و از آنجایی که حسود تاب تحمّل موفقیت دیگران را ندارد، مرتکب قتل و جنایت علیه محسود می‌گردد و از این طریق، احساس خشنودی می‌کنند. نمونه‌های آن را در بین پادشاهان قدیم ایران می‌توان یافت (صلاحی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۵). روان‌پزشکان معتقدند حسادت، تعادل تعاملی فرد با اجتماع را مختل کرده و سبب می‌شود فرد حسود از هنجارهای اجتماعی فاصله گرفته و مرتکب جرائم متعدد شود که از جرائم علیه اموال تا جرائم علیه جسم و جان را شامل می‌شود (هدایی، ۱۳۸۵، ص ۳۵). برخی از دانشمندان، برای حسادت چهار مرتبه ذکر کرده‌اند که از مراتب با سرزنش‌آمیزی قوی به سمت ضعیف مدرج است. مرحله نخست خواهان زوال نعمت دیگری است ولو اینکه هیچ سودی به حال وی ندارد. مرحله دوم، خواهان زوال نعمت دیگری است تا اینکه حسود خودش آن را بدست آورد. در مرحله سوم خواستار داشتن نعمت دیگری است و اگر توان نابودی آن را داشته باشد آن نعمت را نابود می‌کند. این نابودکردن در اصطلاح جرم‌شناسی معاصر جرائم سودبخش نامیده می‌شود (پیناتل، ۱۳۴۵، ص ۵۷۰) و مرتبه چهارم آن است که حسود زوال نعمت دیگری را می‌خواهد، اما با آنکه توان نابودی دارد در حذف آن صبر می‌کند (نراقی، ۱۳۴۸، ص ۲۲۹). امام صادق (ع) می‌فرماید: از حسادت کردن به یکدیگر دوری نمایند که ریشه کفر حسادت است (کلینی، ۱۳۴۴، ص ۲۸۹). حتی حسادت می‌تواند علت ارتکاب جرایمی چون ارتداد و کفر قرار گیرد. حسادت به عنوان یکی از علل اساسی ارتکاب جرائم، دارای منشأ بوده و در خصوص علل پیدایش و شکل‌گیری آن عوامل چندی ذکر گردیده است، از جمله عدم رضایت از قضاء الهی، خباثت باطنی، احساس تهی و خواری کردن، داشتن روحیه خودخواهی، خودستایی و تکبر، اظهار شگفتی از داشته‌های دیگران و ترس از دست دادن داشته‌های خود (خمینی، ۱۳۷۷، ص ۲۸۰)، پستی نفس، کینه‌توزی، فخرفروشی، تکبر، رقابت، غرور و ... (نراقی، ۱۳۴۸، صص ۲۳۲-۲۲۹/غزالی، ۱۹۹۶، ص ۴۰).

امام علی (ع) در حدیثی به منشأ حسادت پرداخته و می‌فرماید: اسلحه شخص پست، حسادت ورزیدن است (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۰) و در حدیثی دیگر می‌فرماید: حسد ورزیدن بر نعمت دوست خود از نشانه‌های پستی و فرومایگی حسود به شمار می‌رود (همان). با ملاحظه این احادیث می‌توان گفت، از ریشه‌های حسادت، پایین بودن همت انسان و ضعف و ناتوانی و عدم تعالی فضائل اخلاقی در انسان و

زیاده‌خواهی بدون داشتن همت بلند است. امام علی (ع) می‌فرماید: آن کس که به شرایط خاص خود قانع و راضی باشد، مبتلا به حسادت نخواهد شد (همان).

اشخاصی که مع‌الوصف مبتلا به این صفت رذیله و منشأ جرائم شده‌اند، دارای علائم بالینی خاصی بوده که براساس نظریات جرم‌شناسی می‌توان آنان را شناسایی و از گزند و آسیب ایشان در امان ماند (نوربها، ۱۳۸۰، ص ۸۰). روان‌شناسان از جمله بداخلاقی در فرد، اظهار ناراحتی از موفقیت دیگران، روحیه پرخاشگری، عدم وجود ثبات عاطفی، غیبت و عیب‌جویی، بزرگ‌نمایی، اشکالات و خودمحوری و ... را از ویژگی‌های رفتاری آنان برشمرده‌اند (بیرجندی، ۱۳۹۷، ص ۲۴۹). یکی از روان‌شناسان جنایی فرانسوی معتقد است صفات خودمحوری، عدم ثبات عاطفی و عدم تعادل روانی از نشانه‌های شخصیت مجرمانه بوده که شخص حسود دارای آن است (پیناتل، ۱۳۴۵، ص ۲۲۲).

حسادت از عوامل جرم‌زا بوده و خداوند به مسأله حسادت توجه داده است و خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: از شر حسودان به خدا پناه ببر (سوره فلق: ۵/۱۱۳). شخص حسود تحت تأثیر این عامل روانی قصد ارتکاب جرم علیه شخص مورد نظر می‌کند و برای تمکین این فشار روانی منفی، مرتکب جرم می‌شود. بنابه گزارش قرآن، نخستین جنایت علیه جان آدمی بر اساس حسادت واقع شد به گونه‌ای که قابیل برادر خود هابیل را به قتل رساند، زیرا قربانی هابیل به درگاه خداوند مورد قبول واقع شده بود، ولی قربانی قابیل مورد قبول درگاه خداوند قرار نگرفت و این امر در قلب قابیل ایجاد حسادت کرد و در نتیجه برادرش را به قتل رساند (مانده: ۲۷/۵-۳۰). همچنین، داستان حضرت یوسف (ع) دلالت بر وقوع جرائمی نظیر سوگند دروغ، فروش برادر به عنوان برده و ... دارد که در اثر حسادت واقع می‌شوند (یوسف: ۱۲/۴-۹). بر این پایه شخص حسود گاه مرتکب جرایم علیه شخصیت معنوی می‌گردد چنانکه برادران یوسف با رفتارشان نسبت به وی روابط خانوادگی و برادری را نادیده گرفته و آن را نقض کردند.

حسادت علاوه بر اینکه در حوزه روابط با هم‌نوعان سبب ارتکاب جرائم می‌شود در رابطه بین خود و خدا و همچنین در رابطه فرد با خویش عامل جرم می‌گردد و ایمان و اعتقاد به خدا و پیامبران (ص) و ائمه (ع) را بین می‌برد. امام محمدباقر (ع) می‌فرماید: حسد ایمان را می‌خورد و از بین می‌برد، همان طوری که آتش هیزم را نابود و محو می‌کند (کلینی، ۱۳۴۴، ص ۲۰۷). همچنین، حسادت عامل از دست‌دادن بهترین دوستان و اقوام شده به گونه‌ای که فرد با ارتکاب جرم علقه خود را با آنها از دست می‌دهد. در تأیید این ادعا برخی از جرم‌شناسان معتقدند، معمولاً سرقت‌ها از اموال آشنایان انجام می‌شود، زیرا جرم مذکور نسبت به اموالی تحقق می‌یابد که مرتکب آشنایی کافی به آن اموال و شرایط پیرامونی آن دارد (دانش، ۱۳۸۸، ص ۷۱). داستان حضرت یوسف و فرزندان آدم هابیل و قابیل نمونه بارز این عامل روان‌شناختی جرم است.

در حوزه انگیزه شناختی، جرایمی مانند تهمت و افترا تخریب مخاطب است و حسود با این رفتارها موقعیت اجتماعی دیگران را هدف قرار داده و قصد مخدوش کردن آن را دارد تا خود به این جایگاه‌ها برسد.

## ۸- تکبر

تکبر از حالات منفی نفسانی انسان است و در اصطلاح قرآنی بزرگی کردن بر دیگران و عظمت فروشی است. از این رو، جلوه‌های آن به صورت خودبینی، خودخواهی، خودپسندی و خودفروشی است (خمینی، ۱۳۷۷، ص ۶۸). شخص متکبر در حالی که فرد بزرگی از حیث کمالات نبوده، خود را بزرگ می‌بیند و بر دیگران کبر می‌ورزد و با هم‌نوعان خویش معاشرت نمی‌نماید و گاه پاسخ سلام آنها را نمی‌دهد (نراقی، ۱۳۴۸، ص ۲۱۶). در ساختار سازنده تکبر نوعی مقایسه وجود دارد که شخص خود را با دیگران مورد سنجش قرار داده و نتیجه می‌گیرد که از دیگران برتر است و بر این پایه حقوق دیگران برای وی ارزشی نداشته و با نقض آنها مرتکب جرائم می‌شود. تکبر با توجه به مخاطب آن به تکبر در برابر خدا و مردم درجه‌بندی می‌شود. هر درجه عامل وقوع جرائم خاصی است.

کبر در مقابل خداوند ارتکاب جرائمی نظیر ارتداد، محاربه، بغی، سبّ النبی و توهین به مقدسات دینی را به دنبال دارد. در سوره بقره آمده است: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره: ۲/۳۴) «و به یاد آور، زمانی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که از فرمان حق سرپیچی کرد، و تکبر ورزید، و نهایتاً از کافران شد». بر این پایه، اولین کسی که مرتکب جرم خروج از دین خداوند شد، ابلیس بود و عامل آن تکبر معرفی شده است.

در طول تاریخ اشخاصی نظیر فرعون و نمرود که مبتلا به این رذایل اخلاقی هم بودند، دست به انکار ربوبیت خداوندی و معاد زدند. خداوند در خصوص فرعون می‌فرماید: ﴿وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي ... وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ (قصص: ۲۸/۳۸-۳۹) «و فرعون گفت: ای بزرگان قوم، من برای شما معبودی جز خودم نمی‌شناسم ... و او و لشکریانش به ناحق در زمین سرکشی و تکبر کردند». فرعون خود را از همه بالاتر دانسته به گونه‌ای که خود را خدا معرفی نموده و منکر خداوند یکتا می‌شود. داستان نمرود در برابر حضرت ابراهیم (ع) حکایت از عصیان و نافرمانی و تکبر نمرود در برابر خداوند دارد (بقره: ۲/۲۵۸). عده‌ای در برابر بعثت پیامبر اسلام (ص) بر اساس تکبر، دست به انکار نبوت وی زده و کفر ورزیدند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَ قَالُوا لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ (زخرف: ۴۳/۳۱)؛ «گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است».

فرایند تأثیرگذاری تکبر از زبان قرآن به این گونه است که شخص متکبر در اثر عدم تعادل روحی قدرت تشخیص رعایت حقوق دیگران را از دست داده و مرتکب جرم می‌شود. در سوره غافر آمده است: ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكِ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ (غافر: ۴۰/۳۵)؛ «کسانی که درباره آیات خدا بدون آن که دلیلی برای آنان آمده باشد گفت‌وگوی نادرست و بی‌دلیل می‌کنند، این کار زشتشان موجب خشم خداوند و مؤمنان می‌شود». عبارت آخر آیه به خوبی نشان می‌دهد که تکبر قدرت تشخیص را در انسان متزلزل می‌کند، زیرا خداوند بر قلب

شخص متکبر مهر زده و در این صورت او توانایی درک حقیقت را ندارد. خداوند در نفی این انگیزه مجرمانه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (غافر: ۴۰/۵۶)؛ «بی‌تردید کسانی که درباره آیات خداوند بی‌آنکه بُرهانی به آنان رسیده باشد بحث و گفت‌وگو می‌کنند و در سینه‌هایشان جز صفت ناپسند خودبزرگ‌بینی نیست، به آن عزت و ریاستی که آرزو دارند نخواهند رسید، پس به خداوند پناه ببر، که او شنوا و بیناست». برای شناخت و توجه داشتن به این عامل جرم‌زا در قرآن آمده است: ﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا. الَّذِينَ يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ (نساء: ۴/۳۶ و ۳۷)؛ «بی‌تردید خداوند کسی را که متکبر و خودستاست دوست ندارد. آنان که از هزینه‌کردن اموالشان بخل می‌ورزند و مردم را به بخل‌ورزیدن دعوت می‌کنند، و آنچه را خداوند از فرون‌بخشی خود به آنان داده پنهان می‌کنند تا نیازمندان به‌سویشان نیابند، کافرند، و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم».

امام علی (ع) در حدیثی در خصوص جرم‌زا بودن کبر می‌فرماید: «از تکبر بپرهیز که سرچشمه طغیان و نافرمانی خداوند است» (تمیمی، آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۱۰)، و طبعاً این نافرمانی در برابر خدا می‌تواند هم جرایم ناقض حقوق خداوند را به دنبال آورد و هم به تعرض به حقوق بندگان خدا بینجامد. در باره منشأ کبر باید گفت: گاهی صفاتی نظیر داشتن تحصیلات علمی بالا، سمت‌های اجتماعی خاص، تعلق به خانواده‌های مشهور و بزرگ، نفوذ اجتماعی و اموال زیاد موجب پیدایش این عامل قوی ارتکاب جرم می‌گردد. خداوند به لحاظ خطرناک بودن این صفت رذیله به انسان هشدار داده که تو خیلی بزرگ نیستی و اگر تفکر در عظمت خلقت خداوند بنمائی، آگاه و متوجه خواهی شد که می‌بایست صفت تواضع و فروتنی را پیشه کنی: ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ (اسراء: ۱۷/۳۷)؛ «با غرور و سرمستی در زمین راه مرو که هرگز نمی‌توانی با قدم‌هایت زمین را بشکافی، و در بلندی قامت نمی‌توانی به کوه‌ها برسی». از این‌رو، توجه به بزرگی خداوند و ادراک این مسأله یک تدبیر پیشگیرانه رشدمدار در برابر جرائم ناشی از تکبر محسوب می‌شود. مطالعه پرونده‌های کیفری بیانگر این است که برخی از جرائم نظیر توهین علیه دیگران، قذف و افتراء ناشی از صفت رذیله تکبر است. در چنین مواردی فرد با خودبرتربینی، شخصیت دیگران را از حرمتی برخوردار نمی‌داند که آن را پاس بدارد.

### نتیجه‌گیری

جرم به مثابه یک پدیده فردی، اجتماعی و رفتاری سرزنش‌آمیز و زیان‌بار است که توسط انسان پدید می‌آید و معلول علل متعددی است. شناخت علل جرم بدون توجه به ماهیت فلسفی انسان سرانجام موفقیت‌آمیزی که همان پیشگیری از وقوع جرائم است، در پی نخواهد داشت. انسان از منظر جرم‌شناسی قرآنی با الهام از روایات اسلامی دارای دو گرایش متضاد بوده که یکی تمایل به ارتکاب جرم دارد و دیگری میل به انجام اعمال صالح داشته و عوامل روانی معیوب در به فعلیت رساندن استعداد منفی انسان و ارتکاب جرم

نقش به سزایی را ایفاء می‌نماید، زیرا آدمی از بدو تولد به دنبال کسب لذت و دوری از آلام است. جرم‌شناسی قرآنی با ارائه راهکارهای متناسب با ماهیت انسان هدایت و بهداشت روانی و جسمی وی را دنبال می‌کند. بر پایه آیات و روایات اسلامی عوامل روانی نظیر حسادت، جهل و نادانی، هوای نفسانی، سوء ظن، کینه، تکبر، قساوت قلب، تقلید از مجرمین و بخل، موجب پریشانی روانی در انسان می‌گردد تا آنجا که انگیزه‌های منفی بر انسان مسلط گشته و از این رو، در لحظه مشخص هنجارهای جامعه را نقض می‌کند. آمار جنائی نشان می‌دهد اتخاذ تدابیر پیشگیرانه در برابر جرائم انسانی، بدون توجه به ابعاد پیچیده بشر جز هزینه گزاف برای جامعه چیز دیگری به ارمغان نمی‌آورد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی؛ *تحف العقول عن آل الرسول*؛ قم: چاپ غفاری، ۱۳۶۳ ش.
۲. ابن فهد حلی، احمد؛ *عدة الداعی و نجاح الساعی*؛ ترجمه: حسین غفاری ساروی، قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۷۴ ق.
۳. بستانی، فواد افرام؛ *منجد الطلاب*؛ تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
۴. بهشتی، محمد؛ *فرهنگ صبا*؛ تهران: صبا، ۱۳۷۱ ش.
۵. بیرجندی، زهرا؛ قطبی، ثریا و شعیری، محمدرضا؛ «*شناسایی مفهوم و ابعاد حسادت در قرآن و حدیث و مقایسه آن با روان‌شناسی حسادت*»؛ روانشناسی بالینی و شخصیت، دوره ۱۶، ۱۳۹۷ ش، صص ۲۶۶-۲۴۹.
۶. پیناتل، ژان؛ *جرم‌شناسی*؛ ترجمه: رضا علومی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵ ش.
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد؛ *غررالحکم و دررالکلم*؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
۸. حکمت، سعید؛ *روان‌شناسی جنایی*؛ تهران: گوتنبرگ، ۱۳۷۴ ش.
۹. خسروی حسینی، غلامرضا؛ *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*؛ تهران: نشر مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۱۰. خطیبی، کریم؛ *خودسازی*؛ چ ۶، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۹۲ ش.
۱۱. خمینی، روح‌الله؛ *چهل حدیث*؛ چ ۲، تهران: مرکز نشر فرهنگی صابر، ۱۳۶۸ ش.
۱۲. \_\_\_\_\_؛ *شرح حدیث جنود عقل و جهل*؛ تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۷ ش.
۱۳. دانش، تاج‌زمان؛ «*مجرم کیست؛ جرم‌شناسی چیست*»؛ تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۸۸ ش.
۱۴. رشادتی، جعفر؛ *پیشگیری از جرم در قرآن*؛ تهران: انتشارات پیام راشده، ۱۳۹۰ ش.
۱۵. ساریخانی، عادل؛ *مطالعه تطبیقی حقوق جزای عمومی اسلام و حقوق موضوعه*؛ تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹ ش.
۱۶. شبانکارئیان، بهاره؛ «*نگاهی دوباره به وحشت و تراژدی پاکدشت*»؛ روزنامه اعتماد، شماره ۵۰۳۳، ۱۴۰۰ ش.
۱۷. صلاحی، جاوید؛ *بزهکاری اطفال و نوجوانان*؛ چ ۴، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۸۸ ش.
۱۸. عطاردی، عزیزالله؛ *ایمان و کفر (ترجمه الایمان و الکفر)*؛ تهران: انتشارات عطاردی، ۱۳۷۸ ش.
۱۹. عمید، حسن؛ *فرهنگ فارسی*؛ تهران: انتشارات رهیاب نوین هور، ۱۳۸۹ ش.
۲۰. غزالی، محمد بن محمد؛ *احیاء علوم الدین*؛ بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۹۹۶ م.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *اصول کافی*؛ تهران: کتابفروشی علمیه اسلامی، ۱۳۴۴ ش.
۲۲. مجلسی، محمدباقر؛ *بحارالانوار*، لبنان: موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۲۳. محمدی فرود، حمید؛ *روان‌شناسی جنایی*؛ تهران: انتشارات راه تربیت، ۱۳۸۴ ش.
۲۴. مصطفوی، حسین؛ *تفسیر روشن*؛ تهران: بنگاه ترجمه، ۱۳۸۰ ش.

۲۵. مطهری، مرتضی؛ *آشنایی با قرآن*؛ تهران: صدرا، ۱۳۶۷ ش.
۲۶. معین، محمد؛ *فرهنگ معین*؛ تهران: انتشارات زرین، ۱۳۸۶ ش.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر؛ *اخلاق در قرآن*؛ قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۷۸ ش.
۲۸. ملک محمدی، حمیدرضا؛ *بنیاد حقوقی*؛ تهران: میزان، ۱۳۸۶ ش.
۲۹. مولوی، جلال الدین محمد؛ *مثنوی معنوی*؛ تهران: انتشارات شرق، ۱۳۷۲ ش.
۳۰. نراقی، ملا احمد؛ *معراج السعاده*؛ تهران: انتشارات علمیه اسلامیة، ۱۳۴۸ ش.
۳۱. نوربها، رضا؛ *زمینه جرم شناسی*؛ چ ۲، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۰ ش.
۳۲. هدایی، فرح؛ «*بررسی حسادت از نظر فقه و جرم شناسی*»؛ ماهنامه حقوقی دادرسی، شماره ۵۹، سال دهم، ۱۳۸۵ ش، صص ۳۷-۳۵.

33. Aichhorn, August; *Wayward Youth*; New York: The Viking Press, 1966.
34. Hartshorne, Charles; *The logic of perfection*; Chicago: Open Court Publishing Company, 1991.
35. Hobbes, Thomas; *Human nature*, London: CreateSpace Independent Publishing Platform, 2017.
36. Piaget, Jean; *The moral Judgmen of the child*; New Yourk: Free Press, 1997.